

Die Päpstin
Historischer Roman
Thoma W. Cross
Aufbau Taschenbuch Verlag

یوحنا، پاپ مؤنث



دونا کراس

ترجمه جواد سیداشرف

انتشارات ققنوس

تهران، ۱۳۹۸



پیش در آمد



بیست و هفتمین روز از ماه زمهریر سال ۸۱۴ پس از میلاد مولایمان عیسی مسیح، در سردترین و سخت ترین زمستانی بود که مردم به یاد داشتند. هروتروود، قابله روستای اینگل هایم در مسیر خانه کشیش روستا، با دریایی از برف دست و پنجه نرم می کرد. تندبادی به سردی یخ از لابلاي درختان لخت و سرمازده وزیدن گرفت. انگشتان یخ زده اش را در تن لرزان هروتروود فرو کرد و از سوراخ ها و وصله های قبای پشمی نازکش گذشت. کوره راه جنگلی پوشیده از توده های برف بود و هروتروود در هر گامی که برمی داشت تا زانو در برف فرو می رفت. قشری از برف و یخ روی ابروان و پلک هایش نشسته بود. هروتروود هر چند لحظه یک بار دستی به صورتش می کشید و برف ها را پاک می کرد تا بتواند راه را تشخیص دهد. دست ها و پاهایش، با آن که چند لایه پارچه دور آن ها پیچیده بود، از شدت سرما درد می کرد.

چند قدم آن طرف تر لکه سیاه و مبهمی روی برف ها پدیدار شد. این لکه سیاه، لاشه کلاغ یخ زده ای بود. حتی این لاشخورهای مقاوم و جان سخت هم

در آن زمستان بی‌نهایت سرد، می‌مُردند؛ یعنی از گرسنگی می‌مُردند، چون لاشهٔ جانوران چنان یخ می‌زد که حتی کلاغ‌ها هم نمی‌توانستند با منقارشان یخ را بشکنند و گوشتی از استخوان جدا کنند. تن هرورترود از تماشای این منظره لرزید؛ بر سرعت گام‌هایش افزود.

درد زایمانِ گودرون^۱ همسر کشیش روستا آغاز شده بود. هرورترود با تلخی بسیار با خود گفت: این کوچولو هم چه وقت خوبی را برای تولد انتخاب کرده! فقط در همین یک ماه گذشته پنج نوزاد به دنیا آوردم که هیچ یک از آنها بیش‌تر از دو هفته زنده نماند.

باد تندی مُشتی برف بر چشمان هرورترود کوبید و دیدش را تیره کرد. برای یک لحظه مسیر جاده را که به زحمت علامت‌گذاری شده بود، گم کرد. هول و وحشت سر تا پایش را فراگرفت. تا آن روز نه یکی، بلکه چند تن از ساکنین روستا فقط به دلیل گم کردن جهت‌یابی در چنین هوا و بورانی یخ زده و مرده بودند. این بخت‌برگشتگان آن قدر در دایره چرخیده بودند که بعضاً در چند قدمی خانه‌هایشان از خستگی روی برف‌ها ولو شده و یخ زده بودند. هرورترود به زحمت بر وحشتش غلبه کرد و تصمیم گرفت توقف کند و منتظر بماند. باد و بوران در اطرافش غوغا می‌کرد و طبیعت پیرامون او را به صحنه‌ای یکدست سفید و فاقد هرگونه پستی و بلندی و نشانه‌ای تبدیل کرده بود. سرانجام هنگامی که بوران فروکش کرد، هرورترود به زحمت توانست حدود و کنارهٔ راه را تشخیص دهد. دوباره به راه افتاد. درد دست‌ها و پاهایش ناپدید شده بود؛ اعضا و جوارحش اینک از شدت سرما کاملاً کرخ و بی‌حس گردیده بود. هرورترود خوب می‌دانست این کرخی دست و پا چه معنایی دارد؛ اما در شرایطی نبود که بتواند بیش از چند لحظه به خطری که در انتظارش بود بیندیشد. می‌دانست که مهم‌تر از هر چیز حفظ آرامش است.

نباید به سرما فکر کنم.

تصویر کاشانه‌ای را که در آن بزرگ شده بود به خاطر آورد و در نظر مجسم کرد: زادگاهش یک *Casa*، یعنی یک خانهٔ اربابی بزرگ با شش هکتار زمین زراعی حاصلخیز بود. خانهٔ پدری‌اش گرم و راحت بود و برخلاف خانه‌های همسایه که دیوارهایشان از تخته‌های نازک و کاهگل ساخته شده بود، دیوارهایی محکم و استوار از الوارهای تنومند داشت. در اجاق، که جایش در وسط خانه بود، آتش بزرگی می‌سوخت و دودی که چرخ‌زنان از کُنده‌ها برمی‌خاست، از سوراخ سقف به آسمان تنوره می‌کشید. پدر هرورترود قبای گرانبهایی از پوست سمور روی جلیقه و پیراهن کتانی گرم و راحتش می‌پوشید و مادرش هم برای بستن موهای سیاه و بلندش از نوارهای ابریشمی استفاده می‌کرد. خود هرورترود هم دو لباس بیرون با آستین‌های گشاد و یک پالتوی گرم از جنس بهترین پشم خالص داشت. هنوز هم به یاد داشت که از تماس پوست بدنش با آن پارچه نرم و گرانبها چقدر لذت می‌برد. و بعد همه چیز به سرعت، مثل برق و باد، تمام شد و به آخر رسید. دو تابستان بی‌باران و همراه با خشکسالی و یک زمستان یخ‌زده، مزارع و محصولات کشاورزی را نیست و نابود کرد. همه جا مردم گرسنگی می‌کشیدند؛ حتی شایع شد که در تورینگن مواردی از آدم‌خواری مشاهده شده. پدر هرورترود با فروش محتاطانه و تدریجی مایملک و هست و نیست خانواده، تا مدتی زن و فرزند را از زجر گرسنگی بر حذر داشت. هرورترود آن روز که پدر پالتوی پشمی او را برای فروش به بازار برد، گریه کرد. از دست دادن پالتو، بزرگ‌ترین و بدترین مصیبتی بود که در تصورش می‌گنجید. هرورترود، علی‌رغم سرمای شدید، بی‌اختیار لبخند زد. در آن روزها فقط هشت سال داشت و هنوز فجایع و سنگدلی‌های این جهان را نمی‌شناخت.

بار دیگر در بورانی که دوباره سرگرفته بود تقلایی کرد و کوشید بر سرگیجه و حالت تهوعش غلبه کند. از چند روز پیش غذایی نخورده بود. ولی